

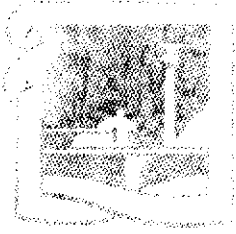
# میراث خانہ

سال اول - شماره چهارم



پیشگاہ علوم  
پرتال جا

پیشگاہ علوم  
پرتال جا



# وقف و انگیزه های آن

دکتر علیرضا فیض

وقف، یکی از مسائل اجتماعی است و از روزگاران دور دست که بشر به طور اجتماعی، زندگی خود را آغاز کرد، شروع شده و تا انسان خردمند و جامعه مآل اندیشی در پهنه گیتی وجود داشته باشد همچنان ادامه خواهد یافت. بنابراین، وقف، مبنای عقلانی دارد و بر پایه بنای عقلا و ویژگیهای آن و نیاز عاقلان پی ریزی شده، و با نگاه به همان پایه و اساس باید درباره آن سخن گفت.

وقف از تشریحات و اختراعات شرع انور نیست که بخواهیم ماهیت، کیفیت، شرائط، حدود و قیود آن را از شرع بگیریم، گو اینکه شرع مقدس نیز در بنائات عقلا و از جمله وقف، نظارت و مراقبت داشته، و در باره آن، اهمیت آن، شرائط آن، حدود آن و فضیلت و ثواب آن، اوامر و دستورهایی صادر فرموده است؛ ولی چنانچه گفته شد همه آنها اشاره ای است به بنای عقلا، تأییدی است از کارهای خیر خردمندان، ارشادی است به سوی آنچه عاقلان مآل اندیش در جامعه خود انجام می دهند و راهنمایی است برای آنان که مبدا در وقف کردنها از جاذبه صواب منحرف گردند.

در قرآن کریم، آیه ای درباره وقف به طور خاص، وجود ندارد؛ ولی درباره نیکوکاری و کمک به همنوع و معاونت در کارهای برّ و خیر، مصالح عمومی و امور عام المنفعه توصیه ها شده است، و همه آنها اوامر ارشادی هستند.

وقف را به صدقه جاریه، یا حبس کردن عین (یعنی مال و ملک) و تسبیل و اطلاق منفعت تعریف کرده اند. حبس عین به این معنی که دیگر نتوان آن را معامله کرد و در معرض نقل و انتقال در آورد، و تسبیل یا اطلاق منفعت یعنی در راه خدا قرارداد و رها کردن منافع آن، و به عبارت دیگر عوائد و بهره آن را فی سبیل الله و صدقه جاریه و مستمر قرار دادن است.

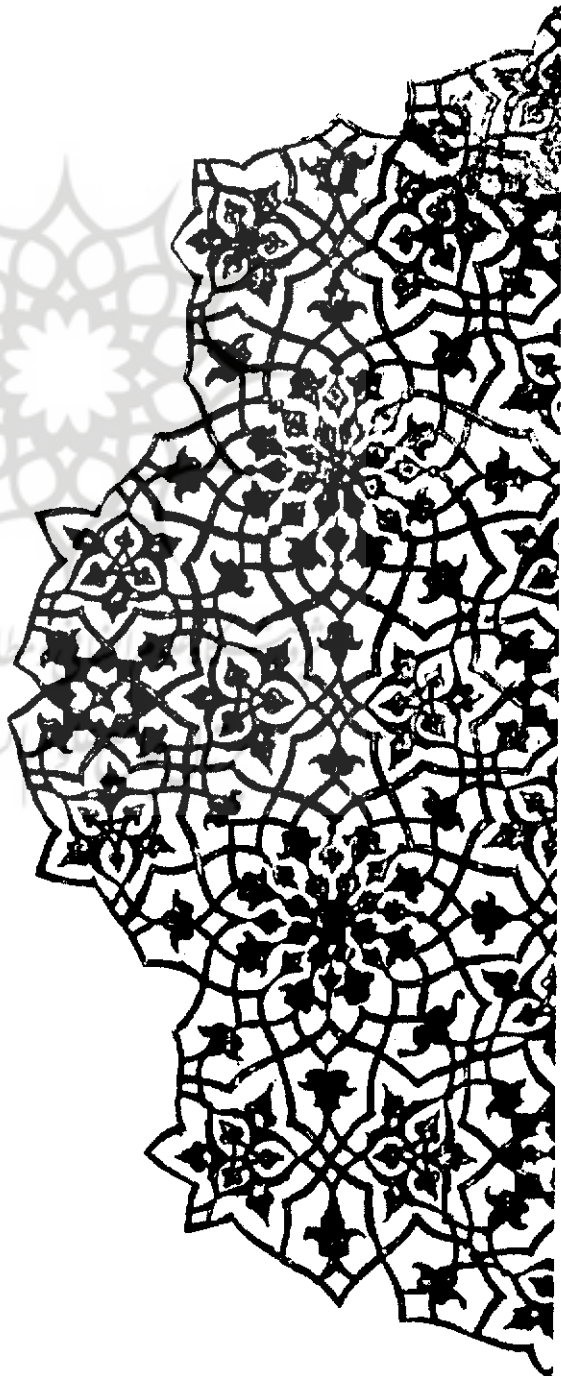
آیا وقف، عقد است، یا ایقاع، یا مرکب از هر دو؟ فقها بر سه قول هستند، و چه بهتر که برای پاسخگویی به این پرسش به عرف عقلا رجوع کنند. آن سه قول به شرح زیر گفته شده اند:

۱- عقد است به طور مطلق با این تفاوت که در وقف خاص، واقف وقف می کند و موقوف علیه قبول می کند؛ ولی در وقف عام، حاکم قبول می کند.

۲- ایقاع است به طور مطلق، و نیازی به قبول ندارد.

۳- عقد است در وقف خاص، و ایقاع است در وقف عام. مشهور فقها وقف را از عقود می شناسد و شاید عرف عقلا آن را ایقاع می داند، و نیازی نمی بیند که موقوف علیه یا موقوف علیهم آن را بپذیرند. تا وقتی که وقف شده، به موقوف علیه تحویل داده نشده می توان آن را به هم زد.

در کتاب میادای فقه و اصول از نگارنده آمده است: باید بدانیم که قبض، در وقف شرط لزوم آن است نه شرط صحت، و معنی





عاید واقف خواهد گردید. شهید ثانی گوید: اینکه وقف، عبادت نباشد و به قصد قربت نیاز نداشته باشد، از قول دیگر که آنرا عبادی می دانند صحیح تر است؛ زیرا دلیل شایسته ای بر اعتبار داشتن قصد قربت در وقف وجود ندارد (شرح لمعه ۳/ ۱۶۵).

#### انگیزه وقف

وقف کردن - چنان که اشاره شد - از کارهای پسندیده و نیکویی است که از دیر باز و خیلی پیش از ظهور اسلام در جوامع بشری و عرف عقلا متداول بوده و نمونه های بسیاری از آن را در کتب تواریخ و جامعه شناسی و غیره می توان مطالعه کرد. آنچه از مطالعه این مسأله اجتماعی در زمانهای دور و نزدیک به دست می آید این است که این سیره محموده همه جا برای خاطر انگیزه دینی نبوده؛ بلکه در مواردی نیز انگیزه های دیگری را می توان دید که مردم را به سوی وقف کردن برانگیخته است.

در تاریخ پیشینیان، بسیاری از کسان را نام برده اند که احیاناً دین و مبانی مذهبی را باور نداشته اند و در عین حال سرمایه های فراوان و املاک بزرگی را برای مصالح عمومی و امور عام المنفعه اختصاص داده و وقف کرده اند.

آقای محمد تقی سالدک در شماره دوم همین مجله میراث جاویدان، ص ۴۱ در مقاله ای زیر عنوان «سخنی درباره وقف» با استفاده از کتابهای ایران در زمان ساسانیان، و تاریخ زندگانی روستائیان و غیره درباره وقفهای جوامع پیش از اسلام مطالب مفیدی ذکر کرده، از جمله می نویسد:

«سنت وقف ویژه کشورهای اسلامی و شرقی نیست. در کشورهای غربی و حتی در نقاط دور افتاده جزایر استرالیا و آفریقا و در میان سرخ پوستان آمریکای جنوبی نیز این سنت وجود داشته و این اقوام برای معابد و پرستشگاه ها و کلیساها و صومعه ها و دیرهایشان موقوفه هایی اختصاص داده اند؛ بویژه در مصر باستان و یونان و چین و هند و ژاپن و روم و بابل و فلسطین قبل از اسلام نیز موقوفاتی وجود داشته است...»

فقهای بزرگ ما نیز در آثار خود درباره وقف کردن پیشینیان سخن گفته اند: مثلاً صاحب جواهر گوید: زردشتیان بر آتشکده های خود وقف می کنند (جواهر الکلام ۲۸/ ۳۱) و در جای دیگری گوید:

اگر یهود و نصاری بر کنشت و کلیسا وقف کنند، یا برای تورات و انجیل، جایز است؛ بی آنکه فقیهی در آن اختلاف داشته باشد. (همان کتاب ۲۸/ ۳۶).

شارح مقدس این امر عرفی و اجتماعی را تأیید کرده و ضمن امضای خود نظره های ارشادی و امر و نهی ارشادی ارائه فرموده است.

با توجه به این واقعیات در امر اوقاف می توان نتیجه گرفت که قطع نظر از جنبه های الهی و عبادی، انگیزه های دیگری نیز انسان را به سوی وقف کردن بر می انگیزانند، و ما در این فرصت به برخی از آنها اشاره هایی گذرا خواهیم داشت.

حجّ نفس و خودخواهی که در نهاد هر انسانی نهاده شده است، خود انگیزه نیرومندی است که شخص را به سوی بسیاری از کارهای اجتماعی و عام المنفعه از قبیل وقف و حبس و هبه و هدیه و غیره و حتی اکتشاف و اختراع می کشاند. انسان خود را دوست دارد و به زندگی خود سخت علاقه مند است، و مال و منال خود را نیز دوست دارد و از اینکه روزی دست زورمند اجل گلوش را خواهد فشرد، و مرگ را بر او تحمیل خواهد کرد سخت نگران و پریشان است، بنابراین پیش خود فکر می کند و می گوید: حال که زندگی من در فرداهای نزدیک و دور به پایان می رسد، باید کاری کرد که نام من و خواسته و مال من به صورتی

قبض، آن است که واقف، عین موقوفه را در اختیار موقوف علیہ (علیهم) قرار دهد، و در این صورت وقف، لازم است؛ ولی بدون قبض جایز است؛ یعنی واقف هر زمان بخواهد می تواند آن را به خود برگرداند.

آیا تائبیه در وقف شرط است، یا وقف موقت نیز صحیح می باشد، میان فقها اختلاف است و عرف عقلا می تواند پاسخ آن را بدهد.

صاحب جواهر بر ابدیت و دوام آن ادعای اجماع کرده است؛ ولی گروهی دیگر لزوم ابدیت وقف را مورد مناقشه قرار داده اند و وقف موقت و منقطع را نیز جایز دانسته اند؛ از جمله می توان از فقیه بزرگ سید محمد کاظم یزدی نام برد که در عروة الوثقی وقف منقطع را نیز درست می دانند.

وقف منقطع بر دو قسم است: یکی اینکه واقف، عین موقوفه را برای دیگری یا دیگران وقف کند و مشخص کند که آنان چه کسانی هستند؛ مثلاً وقف کند برای اولاد بلا فصل خود و در این صورت هر گاه آن اشخاص از میان رفتند آن موقوفه به ملک مالک بر می گردد یا به ورثه مالک واقف می رسد. قسم دوم آن است که واقف، وقف را موقت به زمانی معین مثلاً صد سال کند. صاحب عروة الوثقی برای اثبات نظر خود به عموم حدیث شریف: «الاوقاف علی حسب ما یقفها اهلها» یا «الوقف علی حسب ما یقفه اهل» تمسک کرده است و گوید: اگر واقف، آن را ابدی وقف کرد ابدی می شود و اگر موقت وقف کرد، موقت می گردد. صاحب حدائق از شهید ثانی در مسالک نقل می کند که شرط ابدیت وقف، مشکوک و مورد اختلاف است.

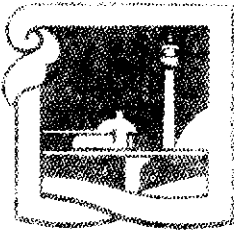
اینکه در تعریف وقف، تحبیس عین یا اصل، و تسبیل منفعت یا ثمره به کار گرفته شده، به جهت روایاتی است که از پیغمبر اکرم - صلوات الله علیه وآله - نقل شده است؛ مثلاً در یک حدیث نبوی آمده است: «حَبِّسِ الْأَصْلَ وَ سَبِّلِ الْمَنْفَعَةَ، وَ دَرِ نِسْوِیْ دِیْکَرِ آدَمَیْ» است: «حَبِّسِ الْأَصْلَ وَ سَبِّلِ الثَّمَرَةَ...» (جواهر الکلام، ج ۸۲/ ۳-۴) و در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: هنگامی که کسی بعیرد، پرونده اعمال او بسته می شود، مگر در مورد سه چیز (که همچنان آثار و ثواب کارهای او تا زمانهای دور ادامه می یابد، و به صاحبش عائد می گردد)؛ یکی از آن سه، صدقه جاریه (یعنی وقف) است، و دو دیگر علم او که دیگران از آن بهره مند می شوند، و سه دیگر فرزندان شایسته ای که برای او دعا می کنند. (شرح لمعه ۳/ ۱۶۳).

به طوری که ملاحظه شد، در این روایت، وقف را «صدقه جاریه» نامیده اند، و مراد این است که کار خیری است که مدت‌ها استمرار پیدا می کند، و مردم از آن بهره مند می گردند و تا هر زمان باقی باشد ثوابش به واقف، خواهد رسید.

شاید به سبب همین روایات است که گروهی از فقها وقف را چون صدقه و عطیه دانسته و آن را از امور عبادی توصیف کرده اند؛ چنان که شیخ طوسی در کتاب نهاییه و سلار در کتاب مراسم آن را در زمره عبادات قلمداد کرده اند، و سلار گوید: وقف و صدقه یک چیز است، و شهید اول در دروس آن را صدقه جاریه معنی و تعریف کرده است.

صاحب جواهر فرماید: هیچ یک از تعاریف وقف ناظر به ماهیت وقف نیست، و تعریف حقیقی محسوب نمی شود، و طرد و عکس ندارد؛ بلکه، به اصطلاح شرح: «ادن لفظ وقف است و برای آن است که اجمالاً آن را از چیزهای دیگر تمییز دهیم (جواهر ۲۸/ ۴-۳).

گروه بسیاری از فقها وقف را عبادت نمی دانند؛ اگر چه هر گاه با قصد قربت همراه باشد، ثواب عبادت را نیز خواهد داشت که



دیگر برای من باقی بماند، که اگر خود دیگر در میان جامعه نیستیم - دست کم - نام و نشان من در جامعه مطرح باشد تا فراموش نشوم و یادم در خاطره ها نقش بندد. گروهی از مردم خردمند برای رسیدن به این هدف به سوی وقف روی می آوردند.

بعضی از مردم که مال اندیش نیستند ممکن است نه وصیت کنند، نه وقف، و نه به هر صورت دیگر برای اموال خود پس از مرگ سر نوشتی را رقم زنند. اینان هم در زندگی برای خود منطقی دارند، و چه منطقی سخیفی! در زمان طاعوت، یکی از دوستان - که خدایش بیمارزد - را دیدیم که دارای ضیاع و عقار بسیار و اندوخته های بی شمار بود، او تا پایان عمر مجرد ماند و زن نگرفت و از زندگی لذتی نبرد و بهره ای نگرفت. از قضا به بیماری سختی گرفتار آمد که برای درمانش به خارج بردند. در بیمارستان آنجا حالش به وخامت گرایید. برادران که میانه خوبی هم با او نداشتند بالای سرش رفتند و هر چه از وی خواستند وصیت یا وقف کند نپذیرفت، و هر چه اصرار کردند او در انکار خود پافشاری کرد، و آخرین سخنش این بود:

دیگی که برای من نجوشد بگذار برای سگ بجوشد

دولتیان، هشتاد در صد اموالش را بردند و بیست درصد مانده را به برادران سپردند. و بدین جهت است که انسان عاقبت اندیش برای آنکه خودش و دارایی هایش به چنین سر نوشت شومی دچار نشود، هیچ راه دیگری در برابر خود نمی بیند جز آنکه لااقل در بخش آخر عمر خود آن اموال را به سوی کارهای خیر و عام المنفعه سوق دهد، و ملکیت خود و هر کس دیگر را از آن سلب کند، یا اگر احیاناً اهل و خاندان خود را شایسته می داند، ولی آنان را مدیر و مدبّر نمی شناسد و می ترسد که آنان در زمانی کوتاه از سر کم خردی، و بی کفایتی آن سرمایه ها را نابود کنند، بخش عظیمی از اموال خود را وقف می کند و منافع آن را به ورثه و غیر ورثه اختصاص می دهد.

او هم برای خود منطقی دارد و می داند که انسان در این رهگذر بر چند صنف دسته بندی می شود: هر انسانی، یا همسر و فرزندان دارد، یا ندارد، و آن که دارد، یا آنان افرادی صالح و خَلَف و نیکوکار و دیندار هستند، یا نیستند، و گاه انسانی ممکن است سترون و عقیم باشد و از داشتن فرزند محروم بماند. شما بهترین نوع از زندگی این انسان را به بررسی بگیرید تا حسابها روشن شوند؛ فرض کنید شخص ثروتمندی زن و فرزندان شایسته و

خدا شناس داشته باشد، ما بسیاری از قبیل او را دیده ایم که وقتی مردند، وقفه رفته فراموش شدند، بسیاری از بازماندگان خوب را دیده ایم که با مرور زمان، عزیز از دست رفته را از یاد می برند و به تدریج مهر و محبت او را از دل برون می افکنند و هر یک به راه خود می روند و به رتق و فتق گرفتارهای زندگی خود سرگرم می شوند. ورثه، با گذشت زمان دیگر هیچ یادی از ولی نعمت عزیز خود نمی کنند و به او که به آنان زندگی و زندگانی بخشیده است پشت می نمایند و پشت پا می زنند. اگر خوبان نشان چنین باشند، دیگر چه انتظاری می توان از بدان و ناخلافان داشت؛ ورثه ای دغلکارویی بند و بار که در همان روز مرگ پدر جشن بر پا می کنند و به رقص و پایکوبی و عیش و نوش سرگرم می شوند و اموال باد آورده را در راههای فساد و حرام و هرزگی و ولنگاری و ولخرجی به باد فنا می دهند، و به جای آنکه نام و شرف و آبروی میراث گذار خود را نگهدارند، آن چنان مایه رسوایی و ننگ برای او و خودشان میشوند که زبان از شرح آن عاجز است. آثار شوم و فضیحت بار اعمال بی رویه آنان خواهی نخواهی گریبان مورت ظاهرالصلاح آنان را می فشارد، و زمینه های لعن و نفرین جامعه را به کسی که آنان را پس انداخته است فراهم می آورد.

و ای بر حال کسی که برای خود و اموال خود این سر نوشت غم انگیز و دردناک را رقم زده است! انسانهای عاقبت اندیش هرگز خود را در چنین دامهای خطرناکی گرفتار نخواهند ساخت.

و به هر حال اگر در میان انسان ها کسی پیدا شود که سترون باشد یا مجرد و از قبل برای جریان صحیح اموال خود پس از مرگ نقشه عاقلانه ای طرح نکند که دیگر هیچ، خَسْر الدنیا و الآخره است و ذلك هو الخسران المبین! اموال او به غارت می رود و جز زر و وِیال، هیچ نفعی عاید او نخواهد گردید.

این صحنه ها که بسیار اتفاق افتاده و می افتد، انگیزه عقلانی خوبی است برای آنان که اهل فکر و بیدار و هشیار هستند که تا دیر نشده و کار از کار نگذاشته است برای خود و خواسته خود فکری کنند.

و این اندکی است و گوشه ای از مسائل و انگیزه هایی که انسان را به سوی وقف کردن اموال خود در راه مصالح عمومی، کمک به بی نوایان و دستگیری از بیچارگان و واماندگان می کشاند.

